

شاه شرف‌الدین مظفر را با بعضی امرا بمحاصره یزد و شاه یحیی برادر شاه منصور در یزد بود در خفیه پیش برادر فرستاد که بعد از آن که من بیرون آیم و بدست اقم صلاح تو در آن باشد او چون درین سخن تامل نمود نخواست که با برادر حرب کند بگریخت و پیش عادل^۱ آقا سلطانیه رفت عادل آقا او را حرمت بسیار داشت و بلوک همدان بدو ارزانی داشت^۲ واسطه این متارکه جنگک مادر شاه یحیی و شاه منصور بود و اوست که پسر خود شاه منصور را ملامت کرد و گفت اگر جنگک پردازای مادر و کسان خود را باسارت بدست لشکریان شیرازی خواهی انداخت خلاصه آنکه منصور را رام و علایم ساخته قرار داد که دو برادر با یکدیگر مصالحه کنند و متفقاً بفتح اطراف پردازند. لشکریان شاه منصور چون اوضاع را چنین دیدند فرار نموده شیراز برگشتند چون شاه منصور تنها مادر شاه یحیی او را نپذیرفت و حتی نگذاشت که برای استراحت و تهیه اسباب سمر دو سه روز بداخل شهر رود شاه منصور از یزد رانده و از شیراز مانده حیران و سرگردان اول متوجه سلطانیه شد و چون از عادل آقا ایمن بود متوجه مازندران شد که تحت حمایت مرولی درآید. امیر ولی پسر امیر شیخ عالی هندو در دوره سلطنت طغا تیمورخان بر حراسان و گرگان از امرای معتمد درگاه او بود پس از کشته شدن طغا تیمورخان بدست امیر سرداری مرولی که در آنوقت حکومت استرآباد داشت فرار نموده به نسا رفت و در آنجا جماعتی را با خود همدمست نموده بمازندران برگشت و سرمملکت‌گیری برداشت و بتدریج اربابان و سظام و دامغان و سمنان و فیروز کوه تا حدود ری استیلا یافت و با لشکر پهاوان حسن دامغانی امیر سرداری جنگها نموده بر آنها غالب شد

امیر ولی گاهی به قلمرو آل حلایر و حدود عراق دست اندازی میکرد شاه منصور پس از آنکه چندی ارفقل عادل آقا در همدان حکومت میکرد پنهان با اسر ولی سمکانه پرداخته تحت اطاعت او درآمد و قرار دادند که در فصل زمستان در ری

۱ - مورخین از این شخص گاه به «عادل آقا» و گاه به «سازو عادل» تعبیر کرده

اند و هر دو اسم یک معنی است توهم معاشرت بود

یکدیگر را ملاقات کنند، امیر ولی در موعد مقرر بری آمده شاه منصور هم باو ملحق شد و ری را که در تصرف عادل آقا بود بچنگ آوردند و در قلاع شهریار و ورامین کونوال گذاشتند آنگاه رو بغزویین حرکت کردند بالاخره امیر ولی ری را بشاه منصور سپرده خود نمازیدران برگشت چون شاه منصور قصد همدان کرد حاکی که از طرف عادل آقا در همدان بود منهرم شده بسلطانیه گریخت، عادل آقا خود عازم همدان شد اما منصور تاب مقاومت نیاورده بطرف استراباد رفت و با اتفاق امیر ولی عازم خراسان شدند چه خواجه علی موید امیر سرداری را اتباع دروش رکن الدین از سزوار بیرون کرده بودند و او به پناه امیر ولی آمده بود

امیر ولی با شاه منصور و خواجه علی موید لشکر بسزوار کشیده با درویشان جنگها کرد و عاقبت درویشان سزوار را گذاشته متفرق شدند، خواجه علی موید در سزوار تمکن یافت و امیر ولی نمازیدران برگشت

خواجه علی موید در سزوار و اطراف آن حکومت داشت تا موقعیکه امیر تیمور قصد خراسان کرد و او در مقام اطاعت در آمده تسلیم شد و تا آخر عمر مصاحب امیر تیمور بود تا آنکه در سال هفتصد و هشتاد و هشت در یکی از جنگهای امیر تیمور زخم کاری خورده درگذشت اما شاه شجاع که از نفاق و دورویی و مراحمیت دائمی شاه بحسب دستور آمده بود شخصاً بالشکری اسوه رو نه نزد آورد شاه بحسب چون در تصمیم شاه شجاع واقف شد زن خود سلطان نادشاه یعنی دختر شاه شجاع و عمه خود خواهر بزرگ شاه شجاع و طفل حرد سال خود سلطان جهانگیر را با جماعتی از خویشان شفاعت برد شاه شجاع بحارح سهر برد فرستاد

شاه شجاع جوانمردی نموده از او درگذشت ولی قسم یاد کرد که اگر دوباره با فرمانی از او سر رید دیگر عمو نخواهد کرد و در اواخر سال هفتصد و هفتاد و نه شیراز مراجعت نمود

در موقع مراجعت شیراز در همین مسافرت است که در کوشک زرد میرسید

شریف جرجانی که در آنوقت جوان بوده بوسیله سعدالدین اسی بخدمت شاه شجاع رسید و معروض داشت که آواره عمدات و عاطفت پادشاه او را از هاریدران بآن حدود کشانده است شاه شجاع او را مصاحب خود نموده بشیراز آورد و در دارالشفا که از مستحذات خود او بود وی را بتدریس گماشت و اوست که شرحی بر کتاب موافق مولانا عضدالدین ایجی نوشته است.

بطوریکه در قسمت شرح حال خواجه حافظ منصلا گفته خواهد شد میرسد شریف جرجانی در سال هفتصد و هشتاد یعنی دوازده سال قبل از وفات خواجه حافظ بشیراز آمده است و در آن تاریخ که میرسد شریف جوان بوده خواجه حافظ پیر مردی بوده که متجاوز از شصت سال از عمر او میگذشته است بنا براین بعید بنظر میآید که چنانکه بعضی از تذکره نویسان نوشته اند خواجه حافظ برد او درس خوانده باشد. در سال هفتصد و هشتاد که شاه شجاع بشیراز برگشت برادر کوچک شاه ایجی و شاه منصور یعنی شاه حسین بزرگه پادشاه آمده مورد او ارش گردید و نقاش مقامی برادرش شاه منصور منصوب گشت.

چون قوت و نفوذ سارو عادل در حدود سلطانه زیاد شده عالم استقلال و طمان برافراشته بود شاه شجاع بفکر جنگ با او افتاد چه سارو عادل در ابتدا مرد راهزی بود اندک اندک کار اقتدار او بجائی رسید که مایه نگرانی پادشاهان ایلکانی و آل مظفر شده بود.

در سال هفتصد و هشتاد و یک «تول صاحب مطاع السعدین در سال هفتصد و هشتاد و سه شاه شجاع باشکریانی مرکب از فارسی و عراقی و آری سلطانه پاد سارو عادل هم با جماعتی باستقبال او شتافته مشغول جنگ شدند در این جنگ لشکریان شاه شجاع شکست خورده مهربق شدند و خود او نیز از اسب بر زمین افتاده دامعدودی از خواص خود پیاده بجنگ پرداخت یکی از امرا اسب خود را بشاه شجاع داد.

شاه شجاع که انهزام خود و غلبه دشمن را بخوبی مشاهده میکرد قصد فرار نمود در این اثنا یکی از امرای نامی او موسوم باخی کوچک بکمک او رسیده متجاوز از ده هزار نفر سپاهی گرد او جمع شدند.

روز بعد شاه شجاع شهر سلطانیه را که عادل و امرای او در قلعه آن متحصن شده بودند در حصار گرفت جماعت محصور استدعای صلح کردند شاه شجاع هم پذیرفته با آنها مصالحه کرد و مال بسیاری از آنها گرفت. عادل آقا بعد از برقراری صلح بخدمت شاه شجاع آمد و خلعت گرفت و از آن تاریخ تا آخر عمر شاه شجاع بین آنها مناسبات دوستی برقرار بود.

شاه شجاع شیراز برگشت و ملاحظه نمود که پسرش سلطان زین العابدین بواسطه کمی سن و تجربه نمی تواند اصفهان را بخوبی اداره کند لذا او را معرول ساخته چند روزی بحسب ابداخت ولی چند روز بعد دوباره او را منظور نظر مرحمت قرار داده از حسن رها ساخت بعد از عزل سلطان زین العابدین حکومت اصفهان را به بهلوان حرم سرد و چون او در گذشت بهلوان محمد زین الدین را نایبالت اصفهان منصوب ساخت.

در سال هفتصد و هشتاد و چهار سلطان احمد سر سلطان اریس ایلمکانی در سمرقند برادر خود سلطان جلال الدین حسین قیام نموده از و بسیاری از خویشان و افراد خاندان خود را کشت و بر آذربایجان مستولی شد.

در موقعیکه سلطان احمد ایلمکانی در تهر بر نگار مستقر ساختن خود مشغول بود یکی از امرای نامی اطراف همدان موسوم به امیر بیرعلی دادک (با نازک) از سلطان حسین روی گردان شده بشیراز آمد شاه شجاع او را بوارش بسیار نموده بالشکریانی بشوشتر فرستاد و او شوشتر را فتح کرده یکی از بوکرهای خود اسلام نامی را در آنجا بشاده خود بغداد رفت و در بغداد سکه و خطمه بنام شاه شجاع زدند و خواندند.

سلطان احمد از تسریع عریمت بغداد کرد شاهراده شیخ علی و امیر بیر علی

نارک با او جنگیدند و ای هر دو شکست خورده گشته شدند و بغداد تصرف سلطان احمد ایلکای درآمد در این بین عادل آقا که در سلطایه اقتداری داشت پرسوم سلطان او پس جلایر را که سلطان با بزید نام داشت سلطنت برداشته با سلطان احمد بجنگ پرداخت از طرفی سارو عادل چون خود را دست نشاندۀ شاه شجاع میدانست از او کمک میطلبید و از طرف دیگر سلطان احمد سفیری نزد شاه شجاع فرستاده از رفتار عادل آقا شکایت کرد که بر ادرم با بزید را بر ضد من بر انگیزانده در پی فتنه و فساد است . شاه شجاع سفیر سلطان احمد را با احترام برگردانده قول داد که خود بسلطایه رفته شخصا عائله را رفع نماید .

سلطان احمد مرد برحم و خورنری بود و اضافه بر کشتن برادر و بسیاری از کسان خود برای بیل مقام سلطنت اساسا رفتار خشنی داشته است . با وجود این خالی از تدبیر مملکت داری نموده صاحب ذوق و فریحه بوده و طبع شعر داشته است صاحب جامع اثوار بیج حسنی غزل دیل را در تاریخ خود باو نسبت داده است .

| | |
|----------------------------------|-------------------------------|
| باز آمدم و باز نهادیم اساس عیش | گریم از آفتاب قدح اقتباس عیش |
| بیدار چشم بخت کسی کوزمان گل | دارد بحام ناده گلرنگ ناس عیش |
| هر کس فیاس کاری و باری همی کنند | باری نمیکند دل من جز قیاس عیش |
| احمد مملک دیبی و عقی را علف دوست | دارد بقدر همت خود ائتماس عیش |

یارب فصل خویش که در کار گاه عمر

خالی مدار از فد بختم اساس عیش

سلطان احمد ایلکای یکی از معدود چینی خواججه حافظ است که دو غزل در باره او در دیوان حافظ دیده میشود در بک غزل صراحت ام او برده شده است و آن غزل دیل است .

| | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| احمد الله علی معدلة السلطان | احمد شیخ او پس حسن ایلخانی |
| حان بر جان و شهنشاه شهنشاه بزاد | آنکه می رسد اگر جان جبهانش خوانی |
| دیده ما دیده باقبال بو ایمان آورد | مرحبا ای بختین لطف خدا آردانی |

ماه اگر می تو بر آید بدویمش بزنند
 جلوهٔ بخت تو دل میبرد از شاه و گدا
 بر شکن کا کل تر کانه که در طالع تست
 گر چه دوریم بیاد تو قدح می گیریم
 از گل بارسیم عنیچهٔ عیسی نشکفت
 سر عاشق که نه خاک در معشوق بود
 دولت احمدی و معجزه سبحانی
 چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی
 بخشش و کوشش خاقانی و چنگیز خانی
 بعد منزل بود در سفر روحانی
 حیدر دجله بغداد و می ریحانی
 کی خلاصش بود از محنت سرگردانی

ای نسیم سحری خاک در یاز بیار

که کند حافظ آرو دیده دل بورانی

در عزل دیگر اگر چه ننام او تصریح نشده ولی تقریباً « خسرو » و « شاه را
 به بود از طاعت صدساله وزهد » و نیز تقریباً بیت مقطع اشاره پادشاه بغداد است و بسا
 باشد که همین سلطان احمد^۱ باشد ولی محتمل است نیز که در مدح پدرش سلطان
 اویس بوده است .

کلاک مشکین تو روری که رما یاد کند
 قاصد منزل سلمی که سلامت نداشت
 امتحان کن که بسی گنج مرادت بدهند
 یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز
 شاه را به بود از طاعت صدساله و زهد
 حالیا عشوهٔ بار تو ر نیادم آورد
 گوهر یاک تو از مدحت ماست معنی است
 سرد اجر دو صد بنده که آزاد کند
 چه شود گر سلامی دل ما شاد کند
 گر خرامی چو مرا اطفای تو آباد کند
 که برحمت گندری بر سر فرهاد کند
 قدر یکساعته عمری که درو داد کند
 تا دگر باره حکیمانه چه نیاد کند
 فکر مضاطفه چه تا حسن حداداد کند

ره سردیم به مقصود خود اندر شیراز

خرم آن روز که حافظ ره بعداد کند

۱ - اگر این احتمال درست باشد این عزل از هرلای چند سال اخیر زندگسی خوانده
 حافظ است چه سلطان احمد انلیکلی در سال هفتصد و هشتاد و چهار برادر خود سلطان حسین را
 کشته آذربایجان را محرم کرد و سلطنت رسید پس هشت سال نزل از وفات خوانده حافظ .

اما شاه منصور بطوریکه گفته شد پس از آنکه در محاصره پرد فریب فرار در خود شاه یحیی را خورده لشکرش پراکنده شدند نه بیزد راه داشت و نه شیراز روی بازگشت این بود که ابتدا سلطانیه و بعد نمازگدران نزد میر ولی رفت مدتی در آن حدود و در ملازمت امیر ولی میگذراید^۱ بعد از چندی دوباره بسلطانیه نزد سارو عادل آمد. سارو عادل که چنانکه گفته شد بعد از جنگ با شاه شجاع و مصالحه با او در سال هفتصد و هشتاد و یک خود را مطیع شاه شجاع میشمرد ظاهراً از نظراطاعت بشاه شجاع ولی در باطن برای مصالح شخصی خود یعنی چون از شاه منصور میترسید او را محبوس ساخت. شاه منصور بدستگیری حاجتی خود را از حبس خلاص نموده بغداد رفت. سلطان احمد ایلکانی او را مورد نوازش فرار داد ولی از آنجا که سلطان احمد مرد خونخواری بود شاه منصور باو اطمینان پیدا نمیکرد و اندیشناک بود و همه فکر او آن بود که موجودات مستخر شوشتر را فراهم سازد که هم از سرگردانی خارج شود و هم از دست سلطان احمد ایلکانی جانی نبرد.

اسلام که منصفی حکومت شوشتر بود مراتب را عرض شاه شجاع رساند و او پهلوان علیشاه سرینانی را با حاجتی ساهی نکمک اسلام شوشتر گیل داشت پهلوان علیشاه در شوشتر بخيال افتاد که اسلام را از میان بردارد و خود در آن ناحیه مستقر شود قصبه بعکس نتیجه بخشید یعنی درین گرو دار خود او بقتل رسید. در این دیش آمد سلطان احمد ایلکانی موقع را مقتضی شمرد شاه منصور را شوشتر فرستاد و او نکمک مشایخ شهر آن حدود و شهر شوشتر را گرفته سرداران گردکش و مخالفین

۱- حافظ ارو در ذیل جامع التواریخ رشیدی صفحه ۲۱۷ (چاپ آقای دکتر بای) میگوید که امیر ولی خواهر شاه منصور را در عقد نکاح در آورد و حکومت ری را با او واگذار کرد منصور در ری متمکن شد و در تابستان آن سال بمهدان حاکم توریس پسر خال عادل آقا را که از طرف او حکومت مهدان داشت متواری ساخت ولی عادل و توریس معاً بری مهدان آورده منصور فرار کرد و بطرف پرد رهسار شد و از آن جا استرآباد برد امیر ولی رفت و در آن سال امیر ولی بخراسان توریس برد شاه منصور هم ملزم او بود و این واقعه از حوادث سال هفتصد و هشتاد و دو میباشد

خود را از میان برداشته بر تمام خوزستان مسلط شد و مکرر به لرستان دستبرد میزد .
 اتابك شمس الدین پشنگ شاه شجاع شکایت برد و از او لشکری بعداد طلبید
 که بمحاصره شوشتر برود شاه شجاع باتابك شمس الدین پشنگ جواب داد که خود او
 شخصاً پس از تصفیه امور سلطانیه از راه لر کوچك متوجه شوشتر خواهد شد .

از حوادث قابل ذکر سال هفتصد و هشتاد و چهار یکی این است که در این سال
 امر تیمور گورکانی از نواحی کلات عازم ترشیز شد در آنوقت شخصی بنام امیر علی
 سیدی عوری از طرف ملك هرات حاکم قلعه آنجا بوده ، ترشیز قلعه بسیار محکمی
 داشت امیر علی سیدی عوری در مقابل امیر تیمور مقاومت مرخاست امیر تیمور
 سختی قلعه را در محاصره گرفت پادشاه هرات موسوم به ملك عیات الدین کرت که
 مطیع امیر تیمور شده و خود در انموقع در اردوی امیر تیمور ملازم بود بمداغین
 قلعه ترشیز که بوکرهای او بودند نصیحت کرد که دست از مقاومت برداشته تسلیم شوند
 آنها هم تسلیم شدند و جهان آمان یافتند در همین موقع فتح ترشیز سفری سام امیر عمر شاه
 از طرف شاه شجاع از شیراز بخدمت امیر تیمور رسید و تحف و هدایایی را که
 حامل بود تقدیم امیر تیمور نموده بامه از شاه شجاع خطاب بامیر تیمور باو تسلیم کرد
 مضمون مکتوب شاه شجاع اظهار اخلاص و هواخواهی و دوستی و بک جهتی بود

امیر تیمور بفرستاده شاه شجاع محبت نموده او را با هدایا بمراد شاه شجاع
 برگرداند و امر حاجی حواجه را بخدمت شاه شجاع فرستاد و در جواب مکتوب شاه
 شجاع نوشت که برای استحکام مسای دوستی خوب است دختری از خانواده نو باردواج
 بواده من امر داده در محمد پسر امیر راده جهانگیر درآید^۱

در سال هفتصد و هشتاد و شش در موغی که امر تیمور بمراد سرکومی امیر ولی
 عزم ماربدران داشت و چند روزی در بلخ بود ایلخان شیراز که برای حواستاری

۱ - حافظ امیر در جلد دوم حواشی تاریخی همین صصه را نقل کرده است این مرقی که
 میگوید امیر تیمور دختری بجهت امیر راده عمر که حوامر داده اس بود حواستاری کرد

دختر رفته بودند برگشتند و دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را برای امیر زاده پسر محمد بن جهانگیر بن تیمور شهر بلخ رسانیدند و چند روز بسوروعیش گفتارنیدند و یکی از ایلچیان موسوم به حاجی خواجه که در راه بوظایف ادب و احترام قیام نکرده بود با امر امیر تیمور قتل رسید^۱.

۱ - نقل از مطلع السعدین حایر مورخین هم این موضوع را در تواریخ ضبط کرده اند از جمله صاحب جامع التواریخ حسنی بعد از ذکر فتح ترشیز بدست امیر تیمور می نویسد «در این وقت عمر شاه که از وحوه امرای شاه شجاع بود از شیراز با مکتوبی بخدمت امیر تیمور رسید. مکتوبی حاکی از تقدیم دعا و نای و اخلاص و اظهار دولتخواهی و هدایایی پس گرا به ابرجواهر نام دار و لاکتی شاهوار و دیبا و اقسام اقدسه خاص و احساس تمین و اسان بازی با مرگستوان و استران راهوار با زیبای زرین و سراپرده و خرگاه و نخیه و سازه بان امیر تیمور صبر شاه را بوارش بسیار کرد و خلعت داد و جواب مشتمل بر وفور عنایت و عاطفت کرامت فرموده او را امیدوار باز گردانید و کسی را با تحف و هدایای بسیار همراه او بشیراز فرستاد که ضمناً معذرت برده خدمت را جهت فرزند از رحمت امیر زاده پسر محمد پسر امیر زاده جهانگیر حواسناری بساید تا احساس مودت خرات و مصاهرت مؤکد گردد و بر می نویسد که در اوایل سه شمس و ثناین و سپیده که دختر را بسرقت آوردید و شادیا کردید و چون حاجی خواجه در آن سفر پای از طرار خود بر اثر نهاده بود و زندگانی نه یافته کرده « او را بقتل رسانید (جامع التواریخ حسنی نسخه متعلق بکتابخانه ملی)

این عمر شاه نوشته است که چون تیمور مر حراسان دامت یافت و امرای آن حدود همه مطیع او شدند مکتوبی بشاه شجاع نوشته او را «طاعت و اقیاد و ارسال مال امر کرد و امرای خطایش این بود که جداوند مرا بر شما و سایر ملوک ملط ساجه لاکر دعوت مرا احاطت کنی بسیار خوب و الا بدان که سه حیر همقدم و همراه من است « حراب « قطع « و نه « و گناه این همه بگردن تو خواهد بود شاه شجاع حر مدارا و دوستی با او چاره ای نداشت و دختر خود را به پسر تیمور ترویج کرد و این دوستی تا فوت شاه شجاع مستمر بود (عجائب المقدور فی احبار تیمور صفحه ۲۱ چاپ مصر) نظام شاهی در طغر نامه بعد از تفصیل تسخیر قنده ترشیز میگوید « درین ولا امیر عمر شاه از طرف والی شیراز شاه شجاع که عیشت و مکت و عقل و دانش از انبای حسن خود ممتاز بود و بارشاد اساد عقل ا این حضرت حلقه اخلاص بر در محبت میرد بساط بوس رسیده با تحف و هدایای بسیار که از چنان ملکی امدار به نسبت با حضرت چنین صاحب فرای با اقتدار سرد مهر و می گردانید و نامه رسانید مشتمل بر رعایت فواقد محبت و اخلاص و محافظت مراسم هوا خواهی و اختصاص امیر صاحب قران او را بسواحت و احسان مهور گردانیده بمواضف بی دروغ مستظهر بنز گردانید و جواب مکتوب مشتمل بر وفور عنایت و عاطف بارزایی

بطوریکه شاه شجاع باثباتک شمس الدین پشنگ جواب داده بود که خود او شخصاً بعدادار تصمیمه امور سلطانیه متوجه شوشتن خواهد شد در سال هفتصد و هشتاد و پنج بقصد سلطانیه از شیراز حرکت کرد و در این سفر است که پسر خود سلطان شبلی را کور کرد. تفصیل قضیه این است که شاه شجاع نسبت به پسران خود مخصوصاً سلطان مطهر الدین شبلی بدگمان بود جماعتی از بداندیشان هم او را در این بدگمانی راسخ تر میکردند و اعمال و اقوال سلطان شبلی را بتجو دنی تفسیر نموده باو معروض میداشتند و او را بوحشت میانداختند شاه شجاع که خود برادر عاصی شده او را نایبنا و محسوس ساختن بود همیشه برآینده خود نگران بود و هیچوقت از ناحیه فرزدان

فرموده ایچی دنگری مرشد و دختر بچه یکی از فرزندان خواستاری فرمود تا بیان آن معصت استحکام پذیرد و قواعد آن معصت استمرار یابد >

شرف الدین علی بردی در تاریخ طغرنامه در ذیل حوادث سال هفتصد و هشاد و چهار بعد از فتح قلعه ترشمر مسکوبد درین ولوالی فارس حلال الدین شاه شجاع که عرقه حسین دودمان مظفری و واسطه عقد ملوک آن دیار در آن زورگزار بود از ارشاد ملهم دولت بمرس اخلاص و هواداری بدگان پایه سررا علی مبادرت نمود و مهر شاه که از وجود امرا او بود نامکتوبی مضبوط بعدادار دعا و ما شرف ضراحت و اظهار دولتخواهی و اختصاص زواجه در گاه عالم پیام گردانید و برسم پیشکش سی طرایف و تصب از حواهر نامدار و لآلی شاهوار و قاطیر مقلطره از زر و دینار مقرون بصوف اقمه فاخره و تسووات و اجناس نایب و اسباب تازی با مرکبخوان و اسیران راهوار با ریسهای رزم و اشترکاب و قطار بار حوت نعل و آلات گرس و سرآریده سفر لاط و حرگاه ر خیمه و ساپان هموار بپای آمده در عادت تکلم و رین مصحوب آن مرسله بمرسد و چون عمر شاه در گام سلطنت راه رسید و شرف ساط بوس مسند گشته رسم الحامیشی بجای آورد و مکتوبی که همراه داشت بر مطالبه بواب کاهاب رسایده تصب و هدایا آورده بود بعد از عرس تمام بدگان حضرت کرد صاحب قران کامکار او را بواجت و باواع احسان بی درج از زر و خلص و اسب نمد پایه ساخت و جواب مکتوب مشتمل بر وفور عبادت و عاطفت کرامت فرموده او را مقصی الاطوار و امیدوار بار گردید و کس خود را با بی هدایا و تحف همراه از بیس والی فارس و رساد او را بواظف و مراحم حد وانه معتقد و مسطهر ساحه معتدله یرده عصمتش را بجه فرزند ارجمند امر راده بر معصد بر امر راده بجاگیر حواء بازی یابد و اساس عودت بر معادوت که در میان آمده بقراوت و مضاعف مؤکد گشته استحکام پذیرد و استمرار یابد

شود تازه شاح امید از وی

معصت به پیوند خون شد هوی

و کسان خود مخصوصاً شبلی اطمینان نداشت. از طرف دیگر سلطان شبلی هم بسیار متکبر و خود پسند و خیره سر بود در این ایام در بیضا لشکریان خود را در مقابل پدر نمایش داد همین پیش آمد را نیز چنان بشاه شجاع جلوه دادند که سلطان شبلی در آن قصد است که بر پدر خروج کند از جمله ماو گفتند که در سفر های گذشته سلطان شبلی عادهً دو سه منزل بعد از پدر میآمده چه شده که در این سفر مصاحب پادشاه حرکت کرده است باضافه درین سفر هم سپاهیان و اسلحه خود را برداشته است و نیز بعرض شاه شجاع رسانیدند که امیر مظفر الدین سلغر شاه رشیدی با سلطان مظفر الدین شبلی هم عهد و همدست است

حاصل آنکه شاه شجاع در ماه ربیع الاول هفتصد و هشتاد و پنج امر کرد سلطان شبلی و امیر مظفر الدین سلغر را بگیرند. امیر مظفر الدین سلغر را در قلعه سفید وارس حبس کرد و پسر خود سلطان مظفر الدین شبلی را بقلعه اقلید و سرمق^۱ فرستاد شب در عالم مستی خواجه جوهر کوچک و امیر رمضان اختاجی را امر کرد که بقلعه رفته شبلی را کور کنند روز بعد جمعی وساطت نموده شاه شجاع را ملامت نموده و بشیمان ساختند و او امر کرد که اجرای حکم را بتعویق بیندازند ولی کار از کار گذشته مأمورین بهجمع وصول سلطان شبلی^۲ را نایبنا ساخته بودند ولی سلغر شاه شفاعت خواجه جلال الدین تورانشاه^۳ از حبس بجای یافت

۱ - صاحب فارسنامه ناصری در جلد اول صفحه ۶۲ نوشته « و در وقتی که پیام طهر الزام در جنگاه سرو دشت افراشته بود شاه شجاع فرزند ارحمد خود را مقید ساخته بقلعه اقلید آبانده روانه نمود »

و صاحب جامع التواریخ حسنی نوشته « در حمادی الاخر سه حبس و شامی و سه ماه سلطان شبلی را بقلعه اقلید و سرمق فرستادند و امر سلغر را بقلعه سفید »

۲ - تولد سلطان شبلی را فصیح حوامی در حوادث هفتصد و شصت نوشته است بنابر این در موقع نایبنا شدن جوان بیست و پنج ساله ای بوده است

۳ - صاحب جامع التواریخ حسنی نوشته « تورانشاه دو شیراز بود نگذاشت که امیر سلغر را که در قلعه سفید محبوس بود بقتل آوردند فقط او و هم در حفراهای تاریخی نوشته که امیر سلغر بحضایت تورانشاه از قبل نجات یافت

در جنگ تاج‌الدین احمد وزیر که تاریخ کتابت و جمع آوری آن هفتصد و هشتاد و دو می‌باشد و اصل آن در کتابخانه شهرداری اصفهان مصوط و سوادى از آن در برد نگارنده موجود است^۱ قصیده مالمعى است از ناصر الدین خطیب که در اشعار پیر خطیب تجلص میکند در مدح سلطان شبلی که در عنوان قصیده نوشته است .

«وله فى مدح السلطان الاعظم مظفر الدین شبلی جلد الله سلطانه مالمعاً عن الالسنه الثلثه عربياً و فارسياً و شیرازیاً»

بطوریکه در عنوان ذکر کرده قصیده مالمعى باین ترتیب که بیت اول عربى بیت دوم فارسى شاع و بیت سوم فارسى بلهجه شیرازیان است همه قصیده سی و نه بیت است یعنی سیزده بیت عربى و سیزده بیت فارسى و سیزده بیت لهجه شیرازی سه بیت اول چنین است

| | |
|----------------------------------|--------------------------------|
| «ادا تمرق بالراح عزم الحذل | ندت عای ورق الورد قطرة المظل |
| س است جان مرا در شرابخانه شوق | نقل از آب معشوقه بکته نقلی |
| مسامانان و سدر خهل هن حشر شو حشر | حسن سر ددل از اهل دل و نا اهلی |

سه بیت از جمله ایبانی که در مدح سلطان مظفر الدین شبلی است چنین است

| | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| «هوا لولى وللملك عدله وال | هوا لعای و للدين امره معلى |
| حدانگان سلاطین شرف و عرب جهان | مظفر حق و دنیا و ملك و دین شبلی |
| شرف بر امثی فتح ساه ابو الحیرت | که می رست آنه مردیس لاف و می مثلی |

بطوریکه در آنسده حواهمیم گفت در سال هفتصد و دو پنج یعنی ده سال بعد از مابینا کردن سلطان شبلی پس از آنکه امر تمسور شرار اصفهان کرده در دهم و حب آن سال در موقع بارگشت از شرار در قلعه ماهار اصفهان شاهرادگان آن مظفر را بقتل رسانید سلطان شبلی و برادرش سلطان رس العابدین را که او سر ناصر شاه منصور کور شده بود سمرقند فرستاد و آن دو سالها در سمرقند مرستند و در همانجا بمرض طبیعى مرده اند

۱ - از دوست محرمه خانم آقای اسکندری فرماید که ما کمال دقت سوادى از آن سخته در محضر مرد برداشته و از حد هده فرموده شکر میکنم

خلاصه مسافرت شاه شجاع بطرف سلطانیه و شوشتر مسافرت شوم و بر اندوهی بود زیرا اضافه بر کور کردن پسر جوان و رشید خود در این سفر است که خسر مرگ مادرش خان قنلغ باو رسید و نیز در این مسافرت است که برادر زاده اش شاه حسین پسر شاه مظفر یعنی برادر شاه یحیی و شاه منصور در گذشت. شاه شجاع چون نقره وین رسید سلطان نایزید جلایری برادر سلطان احمد بن سلطان اویس ایلکانی و سارو عادل را که باستقبال او آمده بودند ملاقات کرد و از همانجا امیر یعقوب شاه علم دار را نزد سلطان احمد فرستاده موجبات صلح دو برادر را فراهم آورد آنگاه باتفاق سارو عادل متوجه لرستان و شوشتر شد چون بخرم آباد رسید ملک عزالدین پسر خود را باستقبال او فرستاد شاه شجاع دختر ملک عزالدین را خواستگاری کرد ملک عزالدین بجواب فرستاد که دختر نامزد سلطان احمد ایلکانی است شاه شجاع بغضب در آمده بزم جنگ حرکت کرده قلعه ملک عزالدین را در حصار گرفت ملک عزالدین امان خواست شاه شجاع مولانا سعدالدین اسی^۱ را برای عقد دختر ملک عزالدین بقلعه فرستاده دختر را بعقد در آوردند و در شب دیگر دختر را برای رفاقت برد شاه شجاع آوردند شاه شجاع بعد از چهار روز توقف در آنجا بطرف دزفول و شوشتر حرکت کرد. بواسطه زمستان و راههای کوهستانی شاه شجاع و لشکرش بسیار بدگذشت مهر حال اتانک شمس الدین شنگ هم باو ملحق شده بکنار رودخانه رسید شاه منصور هم با لشکران خود با طرف رودخانه فرود آمد چون عبور از آب و مبارزه ممکن نبود بنای مصالحه گذاشتند و ملاقات شاه شجاع و برادر زاده و دامادش شاه منصور باین نحو بود که هر يك در يك طرف رودخانه مقابل بکدیگر ایستاده از دور هم را دیدند در اواخر زمستان این سال که شاه شجاع در حوالی شوشتر بود او بر اختیارالدین حسن قورچی که حاکم کرمان بود قاصدی نزد شاه شجاع فرستاده ممرض داشت که

۱- همین سعدالدین اسی است که دیوان شاه شجاع و منشآت او را جمع کرده و مقدمه ای بر آن نگاشته است که بعد ذکر آن خواهد آمد.

امیر تیمور عنقریب سیستان را مسخر خواهد ساخت و اگرچه نسبت بشما ابراز محبت میکند ولی ممکن است که قصد کرمان کند پادشاه باید در این فکر باشد شاه شجاع بخط خود این جواب را بکرمان فرستاد :

« امیر اختیارالدین حسن قلق و اضطرابی که در باب محاصره سیستان نموده بی تکلف معلوم داند که ملک اسلام قطب الدین بادی این معنی شده و ایلیچیان را اذیت رسانیده اگر انتقامی پذیرد جزای عمل او باشد و الا بوبن اعظم خسرو مرز توران قطب الحق والدین امیر تیمور بویان نگذارد و نخواهد که لشکران او متعرض ممالک دوستان و مخلصان شوند و اگر گذارد مع هذا تأیید کرد کار و دل استوار و بازوی کامکار و تنع آمدار و اشکر جراد سزه گذار در کار است بسم الله اگر حریف مائی گزارد یک نیمه جمع آید سپاه مشرق و مغرب زدیگر نیمه بس باشندن تنها درویشان ».

حاصل آنکه شاه شجاع از این سهر که جز زحمت و مرارت و کور کردن سر و شنیدن خبر مرگ برادر زاده و مادر و اطلاع بر فتح سیستان بدست امرقهار تیمور گورکان و نزاع در آمدن امرا و ملوک بعضی از نواحی ایران یکی بعد از دیگری در مقابل او بهره‌ئی سرده بود حسته و ناتوان و داشکسته و افسرده رو شیراز نهاد اتابک دشتک بایدج نای تخت لرستان مراجعت کرد ولی ضمناً قرار بر شاه

شجاع و اتابک این شد که از شیراز لشکری سرداری سلطانی بارید فرستاده شود که باتفاق اتابک بسوستر حماه بمایند شاه شجاع از راه کوه کیلویه عازم شیراز شده بسولسان آمد و چند روزی در آنجا عیش و عشرت و باده گساری پرداخت افراط در باده خواری و شهوت رایی مراجع او را غلب و رجور کرد اما بطرف شیراز رفت اما در شیراز هم افراط در عیش و نوش را از سر گرفته دوباره مرض شد و در بستر با بوائی افتاد چون روز بروز رجوری بیشتر و حالش بد تر میشد بردگی مرگ را احساس نموده به تهیه سمر آحرت پرداخت ده نفر حافظ قرآن سابق خود حاضر نموده مقرر داشت که روزی یک بارحم قرآن کنند بر فقرا و مساکین اموالی بخش

کرد و تهیه اسباب کفن و دفن مشغول شد. امرا و درباریان هم بواسطه خستگی او کمتر بحضور طلبیده میشدند در بین مردم ولوله و اضطرابی پیدا شد جماعتی در اطراف سلطان زین العابدین جمع شدند دسته ئی به برادرش سلطان احمد گرویدند دسته ئی دیگر به بایزید یعنی برادر دیگر او پیوستند. چون این اخبار بشاه شجاع رسید امرا و ارکان را نزد خود طلبیده با آنها بمشورت پرداخت همه گفتند هر که را بادشاه معین کند اطاعت خواهیم کرد.

خود شاه شجاع میخواست پسرش سلطان زین العابدین جانشین او شود این بود که از سلطان معزالدین اصفهان شاه که از هوا خواهان و طرفداران سلطان زین العابدین بود پرسید رأی تو در این باب چیست او عرض رسانید که ولایت عهد حق فرزند ارشد پادشاه یعنی سلطان زین العابدین است حق و عقل چنین حکم میکنند بر ازادگی سلطان زین العابدین نیز هوید است.

شاه شجاع پسر خود سلطان زین العابدین را طلبیده او را وصیعت کرد^۱ و سایر اعیان خاندان آل مظفر و ارکان و امرای دولت را ماسپرد و نحو اختصاص سفارش امیر علاء الدین اتاق و خواجه جلال الدین تورانشاه را کرد.

آنگاه برادر خود سلطان احمد را طلبید چون چشم دو برادر میگدنگر افتاد گریه بهیچ بیک مجال سخن نداد سلطان احمد مرون رفت پیر شاه بوکر سلطان احمد نزد شاه شجاع رفت تا او فرمود با احمد بگو شر از سرزمین فتنه است کرمان شهر فقیران و موروثی پدران ماست همین امروز متوجه کرمان شو. چند وصیت هم کرد

۱ - صاحب جامع التواریخ حسی این وصیعت را بنی عمارت صسط کرده سلطان زین العابدین را طلب کرد و وصیتی چند کرد گفت دانا را در خم رنده و در منای سپاه بقتاد اسکندر فرارسید فرود آمد و سر او در کنار نهاد دانا چشم باز کرد و گمت زنی مرد چندان بساز که نفس برآید تاج بردار چه ای سر تا از مادر روده آتاج بوده اسکندر بگریست و گفت من سکندرم دانا گفت ای برادر نگاه کن شاه شاهان را مجروح بر حاله افتاده و از نار و دوستان دور افتاده ملکه ار آورنده و زماش فرا رسیده عبرت گیر تا آن که می بینی پیش از آنکه عبرت گیرند از توسندگان ای فرزند ما میرویم و دعوت حق را ایستاد میگویم <

یکی آنکه سلطان احمد بمستی و شرب مدام مداومت نکند دوم آنکه سیار بشکار
 نرود زیرا هم رعیت به تنگ آیند وهم اشکریان عرض و ناموس مردم متعرض شوند
 بعهد و سوگند امرای هزاره اعتماد نکنند و سیاست رفتار کنند بکرمانیان که فقیر
 و بینوا هستند آسیبی نرساند که بد یمن است بم را معمور نگاه دارد زیرا در ایالت
 کرمان سه شهر است مرد سیر سیرجان و بم اگر آن دو شهر خراب باشد و بم معمور
 این شهرهای دیگر معمور شود و اگر آن دو شهر معمور بود و بم خراب بم را معمور
 بتواند کرد چه بم سرحد سیستان و خراسان و کابل و هند است. خلاصه شاه شجاع
 عقرر داشت که برادرش سلطان عمادالدین احمد والی کرمان و برادر دیگر مظفرالدین
 بایزید والی اصفهان باشند سایر افراد آل مظفر هر کس هرچه در دست دارد بدون تغییر
 و تبدیل در دست او بماند. سلطان احمد همان روز چنانکه شاه شجاع فرموده بود
 عزیمت کرمان کرد. آنگاه شاه شجاع مکتوبی بامیر تیمور گورگان و مکتوب دیگری
 بسلطان احمد بعنوان وصیت نوشت

مکتوب شاه شجاع در مرض مرگت بامیر تیمور گورگان

«هو الحی لا اله الا هو له الحکم و الیه ترجعون عالیحضرت گردون سبط
 ملکیت پناه معذات دثار مکرمت شعار نوین بررگی کامگار اعتصاد سلاطین گردون اقتدار
 شهبوار مضمار عدل و احسان اعدا اکسره زهین و زمان المنطور بعنایة الملک الدیان
 قطب الحق و الدیا والدین امیر تیمور گورگان حامد الله تعالی ملکد ملاد اکسره گیتی دار
 و ملحاء قهارمه چرخ مقدار ناد و در تعظیم او امر آسمانی و تحریمی مراصی سبحانی
 اندا موفق و موید و حق عز و وجل و علا آن بگانه جهان را در مقاصد دینی و دنیوی
 با عالی مدارج مرادات و اقصی معارج مراعات نرسناد بمنه الکریم و جوده القدیم
 بعد از تبلیغ ادعیه صالحه و اثیه فایحه که وسیله محامیان حقیقی است اینها
 میگردد که بر رای ارباب الثاب روش و سرهن است که دار دنیا محل حوادث و مکان

مکاره است و اصحاب عقول بزخارف نموه او التفات ننموده اند و تعیم باقی را برجهان فانی راجح داشته و بحقیقت دانسته اند که فنای هر مخلوقی از قبیل واجبات است و یفای هر موجودی از مقوله تمتعات چند روزی که از بارگاہ مهیمن بیچون تقدس و تعالی منشور تغز من تشاء و تذلل من نشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر ارزانی شده و اعنة اختیار جوقی از زندگان خدای تعالی بقیصه اقتدار این صعیف بهاده بود بر حسب قدرت و امکان در اعلاء اعلام دین و امضای احکام شرع مبین و اتباع او امر سید المرسلین کوشیده استقامت احوال رعایا و زیر دستاثر اخالصاً لوجه الله تعالی مطمح نظر همت خود ساخته بعون عنایة الله و فیض فضل نامتناهی آنچه مقدر بود معائن با کافه خلائق بوجهی کرده شد که شمه نمی بمسامع علیّه رسیده باشد چون نسبت با جناب معدت پناهی عهد مصادقت و عقد مخالفت بر روابط خلود منعقد شده بود فتوح روزگار دانسته در انشاء آن ثابت دم و راسخ قدم ریست و پیوسته مکنون خاطر و مکتوم صمیر آن بود که بقیامت برم آن عهد که بستم با تو تا در آن روز گویی که وفائیت بود و از آن حضرت علی التعاقب و التوالی زلال العطف و سلسال اعطاف چنانچه خلائق را مشکور و مستحسن داشته دانسته اند مترشح بوده این معنی موجب مباحثات میداست و در این وقت که از بارگاہ کربیا نسیم دعوت حق بمشام جان ما رسیده و متقاضی و لاتجد لسنننا تحویلاً حلقه والله یدعوا الی دار السلام بر در دل زد و گفت .

ایدل اگر از غبار تن داک شوی تو روح محرّدی بر افلاک شوی
عرش است نشیمن تو شرمت باید کائی و مقیم حطه خاک شوی

و بحمد الله تعالی هیچ حسرتی و نگرانی بر خاطر نمانده با وجود انواع رات و نقصیر و اصناف اجرام و آنام که لارمه وجود اسان است هر آرزو که در محیله خیال بشر مرتسم تواند بود از موائد احسان حصرت و اهد منان فلانعام نس ما اختمی لهم من قرّة اعین در این پنجاه و چهار سال^۱ که اتفاق برول این منزل جاکی افتاده در کنار مراد بهاد

۱ - در تاریخ طغر نامه شرف الدین علی بزدی چاپ کلکته نوشته شده « در این پنجاه

من زدت تقصیراً نزدنی تفضلاً کانی بالتقصیر استوجب الفضلاً
 باقوافل رجای عمومیم و رواجل اعل رحمت ونعمیم کریم احرام لبیک اللهم لبیک بسته
 نفس مطمئنه را بدای ارجعی الی ربک راضیه مرضیه در داد
 بدین مژده گرجان فشتم رواست که این مژده آسایش جان ماست
 چگوبه مرنبرد جان چواز جناب جلال خطاب لطف چو شکر بجان رسد که فعال
 ما بضاعت نحصه کلمه طیبه توحید که در سرا چه دنیا بدان زیست و انتقال و احوال
 آمال روی تضرع بحضرت عرت آورده کن دوست یک اشارت و زما سر دویدن رجاء
 صادق که هر چه از حضرت مفیض الخیرات روی نماید اگر چه ما عین زحمت دایم
 محض رحمت باشد.

زهی سلام تو آسایش سکینه روح زهی کلام تو مفتاح گنجهای فتوح
 والماقیات الصالحات حیر عند ربک ثواباً بر نقای عمر و دولت و دوستگامی و بسطت آن
 حضرت گردون منقبت برکت ماد و حق سجانه و تعالی سایه معدلتش بر سر خلایق
 باننده دار اد بحق حقه بنا بر خلوص بیت و نقای طوبیت که به نسبت با حضرت معدلت
 پناهی از آب صافی روشن قر است و اجب دید صورت حال آنها کردن فرزند دلبدم زین العابدین
 طول الله عمره فی طل عنایتکم او را بخدا و بحدارید سپردم^۱ و دیگر فرردان طفل
 و برادرانم را بجناب مالک پناهی سفارش نمودن چه بحقیقت دولتخواهی آن حضرت را
 دخر اعقاب دامتهام چنانچه ارسحیت کریم و لطف عمیم آن یگانه زمان و رهین سزد
 مضمون آن حسن العهد من الایمان کار بسته بر قاعده مستمر ایشانرا بجناب مبارک خود
 مخصوص فرماید و طلال اشفاق بر احوال پریشان ایشان گستراند بموجبی که آثار آن
 صفار و کنار ایران و توران مشاهده نمایند و در قریبها باز گویند و حاسدان و قاصدان
 که سالهای دراز در آرزوی چنین روزی بوده بحال شماتت و محل استیلا نیانند

۱ - این شعر از امیرالشعرا برهانی پدر امیرالشعرا معری است . رفتم من و فررد من
 آمد خاف صدق او را بخدا و بحدارید سپردم (نقل از حواشی استاد علامه محمد قزوینی بر چهار
 مقاله عروضی سمرقندی که از باب الالام عوفی نقل شده است)

و این معنی موجب ادخار ذکر جمیل شود و این دوست مخلص را که با عهد و میثاق مودت و سعادت نبیل قربت توفیق عزت یار و به فالحه و دعای خیر یاد فرمایند تا از قحوای یالیت قومی یعلمون بما غفرلی رمی و جعلنی من المکرّمین عروم نماید انشاء الله تعالی و حده العزیز هذا عهدنا الیه و العهدة فی الدارین علیه همواره توفیق این سرّات از حضرت و اهب العطیات موفق باد و حق سبحانه و تعالی در عمر باقیش برکت کناد بمحمد و عترته الطاهرین و صلی الله علی محمد و آله و صحبه اجمعین مخلص ترین دولت خواهان و فادار اعبدار شاه شجاع بن محمد

صاحب روضة الصفا میگوید شاه شجاع این مکتوب را بخط خود نوشت و در اثناء کلمات هر گاه که مرض اشتداد می یافت قلم از دست می نهاد چون اندک استقامتی در مزاج پیدا میشد بر سر حرف میرفت تا با تمام رسید.

اما مکتوبی که بسططان احمد اول کانی نوشت این است:

«زندگانی فرزند سلطان اعظم شهباز عرسه فتح و فیرزی معین الدنیا و الدین سلطان احمد خلد الله ملکه و سلطانه در مرضی حق سبحانه و تعالی بسیار سال پاینده باد معلوم فرموده باشد و فرماید که درین مدت که حواله این امر بزرگ بدین ضعیف رفته بود بچه نوع معاش کرده و بحالتی که آدمی را از آن چاره نیست رسیدیم و بی حسرت میرویم بعد الله تعالی سفارش فرردان آن جناب میرود تا چنانچه از حسن اخلاق شهرباری سزد ایشان را مخصوص خود داشته سخن و اعداد حساد که سالهاست تا چنین روز را منتظراند در حق ایشان نشنود رعایت و مراقبت فرماید چنانکه در ایران و توران پستدیده باشد اخلاص و دولتخواهی را چون صمیر پاک واقف است مکرر میکند گذاشتیم تا کرم او چه میکند المحتاج الی الله شاه شجاع»

خلاصه شاه شجاع هر پیش بینی که لازم بود عمل آورد پسر و برادر را نصیحت بسیار کرد که از نفاق خانوادگی و جنگ و ستیره ناخویشان پرهیزند

با احتمال آنکه اگر او بمیرد ممکن است مفسدین بین پسر و برادرش فساد و اختلافی بوجود آورند تا کید و اصرار کرده که بدون درنگ چنانکه سابق مذکور شد سلطان احمد بجانب کرمان رود و بقول صاحب روضة الصفا بعد از این کارها زبان باین دو بیت گشاد:

یا رب بعزت که سخشای برگناه و آنکه بفضل خویش بفرمای رحمتی
ما را چو لطفهای تو گستاخ کرده است معذور دار گرچه ز ما رفت زلتی

و امر کرد بچاران در حضور خودش تابوتی بسازند و برسم اهل صلاح و تقوی دستور داد کفنی از کرباس که فراخور احوال فقرا باشد برایش حاضر کنند و وصیت کرد که چون بمیرد مولانا شرف الدین حرماهی او را غسل دهد و تابوت او را موقتاً در اراضی مصلی خارج دوازه اصطخر دریای کوه چهل مقام^۱ بطور امانت دفن کنند و امیر اختیارالدین حسن قورچی را از کرمان بطلبند تا تابوت او را بمدینه نقل دهد. برای مجاوران مکه و مدینه و حمل کنندگان جنازه خود و کشتی بانان به تفصیل اعام و وظیعه و خلعت و مرده معین^۲ کرد و در روز بیست و دوم شعبان المعظم سنه هفتصد و هشتاد و شش وفات نمود و همان شب او را در پای کوه چهل مقام یا چهل دختران دفن کردند که بعد از آنکه امر اختیارالدین حسن برسد تا بوقت او را بمدینه روان کنند.

صاحب جامع التواریخ حسنی در آنجا که ایام بسماری و فوت شاه شجاع را ذکر میکند میگوید: پس از قراعت از وصیتها « روز یکشنبه بیست و دوم شعبان سنه ست و نماین و سعمائه رحلت کرد و همان شب بموجب وصیت او را دریای کوه چهل مقام دفن کردند. . . ولادت پادشاه مغفور سلطان مطاع حلال الدین ابوالقوارس

۱ - کوه چهل مقام یا چهل دختران که در خارج دوازه اسمهان شیراز واقع است صاحب هارستانه باصری در جلد اول جامع بدون شاه شجاع نوشته « و در دامه کوه چهل مقام که صدقه خرابان شهرت یافته میانه شمال و مشرق شیراز مسافت ربع فرسخی قری است که حضرت کریم خان رند بسگی بررنگ بر او انداخته است و میانه اهل شیراز بقصر شاه شجاع معروف گشته است »

۲ - در محصل فصیحی ۱۸ شعبان ضبط شده است

شاه شجاع انارالله برهانه در دست و دوم حمادی الاخر ثلاث وثلثین و سعمائه و متمکن
گشتن و بر سر بر سلطنت در نمائک عراق و فارس و ترمیر و غیرها در شوال سنه تسع
و خمسین و سعمائه و فات آن حضرت در بیست و دوم شعبان سنه ست و ثمانین و سعمائه
پنججاه و سه سال و دو ماه عمر یافت بیست و پنج سال و دو ماه و بیست روز حکومت
یافت اللهم اعمر و ارحم و تحاور عن سیاته *

معلوم بیست که بوصیت شاه شجاع عمل نموده و آبا بنوت او را بمدینه نقل

دادند یانه

امروز در شیراز در محل مذکور یعنی در دامنه کوه چهل مقام در بردگی
« همت تان » و آرامگاه حواجه حافظ سنگ قبری دیده میشود بطول تقریباً دو متر
و ربع و عرض تقریباً هفتاد سانتی متر که از آثار کریم خان رند است و این عبارت
بر آن سنگ کنده شده است

هو الحی الادی لایموت

هذا مدفن الساطن العادل المادل المرحوم المصهور شاه شجاع المظفری و وفاته
فی سنه ست و ثمانین و سعمائه من الهجریه کما قال العارف السالک شمس الدین محمد
الحافظ عاله الرحمه حیف او شاه شجاع^۱ و تحدید مراره فی شهر ربیع الثانی ۲۱۹۲ هـ

۱ - چند بار مورخ معمر از مثل «صحیح خوانی و صاحب جامع الواربع حسنی و صاحب
مطبع السعدن و صاحب روضة المعاصمه عارف «حرف از شاه شجاع» را که حساب محل معصود
هشاد و شش میشود از برج و فاب او دانسته اند ولی هیچ يك از آنها آن عبارت را حواجه حافظ
سب داده است

۲ - سرور محمد کرمانی از مشایخ دستگاه کریم خان رند مؤلف دایرة المعارفی نام
« خلاصه العلوم » در کتاب دیگر خود نام « لب خلاصه العلوم » که احصای همان کتاب اول است
در جلد ۳۳۳ ص ۱۰۰ جلد آخر از این کتاب (در سمت تازیح) مکتوب « در شاه شجاع درسی
هفت تن بیرون شهر شیراز است و چون سنگ او را برده و در آن صهیب (یعنی مؤلف خلاصه العلوم
که سرور محمد کرمانی است) اسناداً بخدمت بندگان ثریا مکان اقدس (صی کریم خان) خود
و اسما سنگ مرمری شهب فرمود و بعد از آنکه شکست خورد فرمودند که سنگی را شنیده

این ماده تاریخی « حیف از شاه شجاع » را که کریم خان زند بخواجه حافظ نسبت میدهد هیچ يك از مورخینی که این عبارت را سال وفات او دانسته‌اند بخواجه حافظ نسبت نداده‌اند و در دیوان خواجه حافظ هم تا آن مقدار نسخ خطی و چاپی که بنظر نگارنده رسیده چنین عبارتی دیده شده است .

تساها ماده تاریخی که در دیوان خواجه حافظ دیده میشود همان است که مولانا عبدالله بن نورالدین لطف‌الله معروف بحافظ ابرو در جغرافیای تاریخی خود باین عبارت نقل میکند :

« ولادت شاه شجاع در بیست و دویم جمادی الاخر سنه ثلثین^۱ و سعمائه و وفات او در بیست و دویم شعبان پنجاه و سه سال و دو ماه عمر یافت مولانا شمس‌الدین حافظ شیرازی در تاریخ وفات شاه شجاع گفته است .

بیت :

رحمن لایموت چو آن پادشاه را کرد آن چنان کرو عمل‌الغیر لایموت
جانش عریق رحمت خود کرد تا بود تاریخ این معامله رحمان لایموت

مرسر قمر او گذاردند و کترین را مأمور ساختن بقعه تکیه در آنجا نموده نهایت گویا مصیبت ساختن آن باشد و قمر شاه منصور هم در يك نسخه تاریخی شیراز است « (نقل از نسخه خطی متعلق بدانشمند معلم آقای آقا)

احضال کلی میرود که کتیبته مذکور در متن تاریخ ربیع الثانی هزار و صد و بود و دو همان است که ناصر کریم خان و بدست همین سردار محمد کرمانی انجام یافته منتهی علت وفات کریم خان در هزار و صد و بود و سه و بهم خوردن اوصاف شیراز مؤلف خلاصه العلوم که کاتب خود را اندکی بعد از این تاریخ نوشته است نتوانسته بآر روی دیگر خود که بنای تکیه و بقعه ای بر قدر شاه شجاع باشد موقوف آید و همین علت بیانی که میکند و میگوید « نهایت گویا مصیبت ساختن آن باشد »

۱ - کلمه - ثلث - فقط ما امتاده است ویرا علاوه بر تصریح سایر مورخین که توان - او در سال هفتصد و سی و سه بوده است خود حافظ ابرو هم عمر او را پنجاه و سه سال و دو ماه همین میکند و اگر نولد او در سال هفتصد و سی باشد عمر او پنجاه و شش سال و دو ماه خواهد بود .

البته «رحمن» را چنانکه تلفظ میشود یعنی «رحمان» بالف باید حساب کرد و نوشت.

شاه شجاع مدت بیست و شش سال^۱ سلطنت کرد و حوادث مهم دوره زندگی او بنحوی است که در طی این تاریخ مذکور شد مورخین آن دوره همه او را به نیکی یاد کرده صفات پسندیده بار نسبت داده‌اند که از مجموع میتوان استنباط کرد که برای زمان خود پادشاه خوبی بوده و قدر مسلم این است که من حیث المجموع باید او را بهترین فرد خانواده آل مظفر شمرد.

صاحب جامع التواریخ حسنی در باره شاه شجاع میگوید: «خسروی صاحب شوکت و جهانداری صاحب همت بود و بادشاهی قوی نخوت شاهی عاقل دانا سلطانی فصیح عادل خجسته سیما حق تعالی او را بانوار علم و ایمان دانش معزز و مکرم گردانید و در سنه هفتصد و چهل که در سن هفت سالگی بود اشداء تعلم فرمود و در نه سالگی از حفظ کلام الله فارغ شد و بفضایل اشتغال نمود و در علوم و معارف بدرجه رسید که همواره فضل او علماء مجلس رفیعش بر محك ذهن شریفش عیار دانش دیدندی و از معیار طبع و قادتش محاسن تحریر و تقریر خود را سنجیدندی هشت بیت عربی بیک بوبت که شنیدی باز خوانندی و نظم و شرع عربی و عجمی او در عراق مشهور است و همت پادشاهانه او در تمهید قواعد ملک و دین و اظهار کرم و اعطاء نعم ارحم و شرح متجاوز است و از اشعار آندارش یکی این است

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| منم آن کسی که اوج همت من | رفعت چرخ مختصر داند |
| گر نهاد بر سر سپهر قدم | بایه حویش بی خطر داند |
| هرچه از عقل کل بهفته نماید | شکر ایزد که سر سر داند |
| پنجه در پنجه فضا فکند | بر بیجد خود این قدر داند |
| چون بخشد دوعالم از سر ذوق | حاصل هر دو مختصر داند |

۱ - صاحب روضة الصفا در حلد چهارم میگوید: شاه شجاع پناه و سه سال و دو ماه زندگانی یافت و بیست و پنج سال و دو ماه و بیست و دو روز حکومت کرده در گذشت.

کی فرود آورد بدینا سر
بسفالی کجا شود معمور
آنکه احوال خشک و تر داند
هر که او قیمت گهر داند

ابن حجر عسقلانی که در هشتصد و پنجاه و دروفات باقیه در درر الکامنه (ج ۱ ص ۱۸۷) در کلمه شاه شجاع می نویسد: «شاه شجاع بعلم پرداخت و بحسن فهم و عبت علما مشهور بود شعر میگفت اهل ادب را دوست میداشت نگویندگان مدائح جایزه میداد بعضی از بلاد حمله برد. گفته اند که کشف میخواند و یک نسخه کشف بخط خوش خود نوشته است من خود خط او را دیده ام خطی است در غایت خوبی شعر خوب نظم میکرد اصول و عربیت را خوب میدانست اشعار فراوانی بفارسی گفته است ایام سلطنتش طولانی شد و بسیار خوش رفتار بود. شاه شجاع بمرض «عدم الشبع» مبتلی

۱ - مولانا معین الدین یزدی در تاریخ «مواهب السنی» در ذکر فضائل شاه شجاع می گوید «آمدیم بحال تحریر غازی که زرده خوش غرام کلکش بر انگبرد کرد مسج مر جهره عسر بیزد و توقیمی که بررقاع ارباب حاجات کشد ریجان خط خوان را بی وقع سارد ارخط نلنش محاسن جهره حور محقق شود و در سواد تطبیق می مثالش چون ماه درخنده امداد نور بان بود

تیکس القلم الضعیف بکفه
و بین فیما مس منه بانه
شرفا علم سمرالرمح و مقعرا
تیه الهموک فلو مشی لتعتررا

و در رساله آن راجع بهتر های رژی شاه شجاع میگوید: «و هم درین ایام داعیه آنکه صنعت محاسن خطی را بهادت رماح خطی اسما م باد پیدا شد و طلب آنکه دقایق تیغ آزمائی با حقایق سحر آرائی ملحق شود ظاهر کشف و حقیقت آنکه از زمان آوری تیغ قله تراشی تواند کرد و از پستی حنجر آبدار پای خامه برقرار ماند اگره شمشیر نامضای عرا م میان مدد کلک با توان سکدام مرته تواند رسید و اگره بلارک خون آشام بر روی دولت حده زند ارگریه حانه چه کار گشاید و لله ذر من قال:

دع البراع لقوم یعفرون
و هم افلامک اللاتی ادا کنت
و بالطوائی ائرد بیات فاعفر
لما انت سداد من دم هر

یهلوان صورت و معنی شمس الدین محمد ص که در انواع هنر سندی مکانه جهان و در اصناف سردی و سردی و حید دوران بوده اررشد و تقوی با اولیای سالک شریک العنان و در فصایل فسان و کمالات اساسی مشارالیه با لمان بتحصیب در اقسام سلاح شوری و شمشیر نری هر کجا آفتاب اریام شب برآمده منشور شهرت نام او می موشند و در سواری و بیزه گذاری هر کجا تیغ سناک رامج ستان می بود مصعب تقدم برای او مقرر میکردند برسم تعلیم و ملازمت حضرت سلطنت پیام اقربر نامت و بحمد الله تعالی درین فعم قصبالسقی گوی میدان روزگار روده بود

بود یعنی میخورد و سیر نمیشد بطوریکه چون بجائی سفر میکرد دیگرهای خوراک
 دراستران بار بود و او بیوسته در طی سیر میخورد هیچوقت قادر بر روزه گرفتن نبود
 مناجات او بدرگاه الهی این بود که بین او و تیمور لنگ اجتماعی نشود و دعای او
 مستجاب شد زیرا قبل از سفر تیمور عراق شاه شجاع در گذشت. (ترجمه معنی و تلخیص)
 محمود گینی در شرح حال او میگوید شاه شجاع « خسروی صاحب شوکت
 و جهانفداری عالی همت و شهریاری قوی نخوت فیضان انوار علم و لسان اطوار
 دانش معزز و مکرم شاهی عاقل داهی دانا سلطانی عادل خجسته سیما در سن هفت
 سالگی ابتدای تعلم فرمود و در سنه اثنی و اربعین که بنه سالگی رسید از حفظ
 کلام الله فارغ شد و فضائل علمی اشتغال نمود و در علوم و معارف بدرجه رسید که
 همواره فضلاء علما در مجالس رفیعش حاضر میشدند و از لطائف خاطر خطیرش بهره مند
 می گشتند و قوت حافظه اش بدرجه ثنی بود که هشت بدت عربی بیک نوبت یاد میگرفت
 و نظم و نثر تازی و فارسی و مکتوبات و رسائل او در طرف عراق شهرتی دارد و علمای
 عصر و فضلاء دهر را در آن شروح است همواره هم بادشاهانه در تعظیم سادات
 نامدار و نواخت علما عالی مقدار و عدل گستری و رعیت پروری موقوف و معروف
 بودی » ابن عرشاه در کتاب « عجائب المقدور فی اخبار تیمور » شرحی راجع
 به شاه شجاع نوشته که خلاصه ترجمه آن فارسی این است :

« شاه شجاع مرد عالم و فاضلی بود که کناف را بعد کامل تقریر میکرد شعر
 خوب میگفت و اهل ادب بودند بنا بر مشهور این اشعار از گفته های عربی اوست :

| | |
|--------------------------------|--------------------------|
| الا ان عهدی فی العرام يطول | و اسباب صری لا ترال ترول |
| اسون هواها كلما ذر شارق | ولکن معانی قد بیم بحول |
| و من لم ینق صرف الصانۃ فی الصا | عامت یقیناً ابه لبحول |

و از جمله اشعار فارسی اوست

ای نکام عاشقان حسنت جمیل کی گرینم دگری بر نو بدیل